



حجاب

موضوعات آشنایان

به مناسبت سالروز کشف حجاب



اجازه‌ای می‌گرفت و نه هنگام ورود دیگران را آگاه می‌کرد. مرد نصارا از این رفتار سمره به تنگ آمده بود. روزی جلو او را گرفت و گفت: «ای سمره! اینجا ملک و حریم من است، ولی تو مرتب ناگهانی وارد باغ می‌شوی و این کار تو اصلاً خوشایند من نیست. از این به بعد، هرگاه خواستی وارد شوی، بایستی اول اجازه بگیری». سمره با بی‌اعتنایی پاسخ داد: «این راه به درخت من منتهی می‌شود و از آن من است. حق دارم هر گونه که می‌خواهم وارد شوم».

مرد که سخن و اعتراض خود را بی‌نتیجه می‌دید، نزد پیامبر اکرم(ص) رفت و از این کار او شکایت کرد و گفت: «ای رسول خدا! سمره بدون اجازه‌ی من وارد باغ می‌شود و خانواده‌ی من از تیررس چشم‌چرانی او در امان نیستند. شما به او بفرمایید بدون اعلام خاندان حریم من نشود».

پیامبر اکرم(ص) دستور داد سمره بن جندب را بیاورند. او را خدمت پیامبر(ص) آوردند. وقتی سمره نزد پیامبر(ص) آمد، حضرت به او فرمود: «صاحب باغ از تو شکایت دارد و می‌گوید تو بی‌خبر و سرزده وارد باغ و حریم او می‌شوی به طوری که خانواده‌ی او فرصت نمی‌کنند خود را از تو بپوشانند. از این پس، هنگام ورود اجازه بگیر و بدون اطلاع وارد نشو!» سمره پاسخ خود را تکرار کرد و دستور پیامبر(ص) را نپذیرفت و گفت این حق اوست که از راه خود بدون اجازه عبور کند. پیامبر(ص) به او فرمود: «پس درخت خود را به او بفروش». سمره نپذیرفت. پیامبر اکرم(ص) قیمت را تا چند برابر بالا برد، ولی او باز هم راضی به فروش نمی‌شد. حضرت با آرامی و نرمش به او فرمود: «اگر از این درخت در مقابل قیمتی که به تو پیشنهاد کردم، بگذری، در بهشت خانه‌ای را برای تو تضمین می‌کنم». سمره باز هم با بی‌شرمی نمی‌پذیرفت و می‌گفت نه حاضر است درخت را بفروشد و نه حاضر است هنگام ورود اجازه بگیرد.

پیامبر(ص) از پافشاری او بر اشتباه خود ناراحت شد و فرمود: «تو انسان زیان‌رسان و انعطاف‌ناپذیری هستی. در اسلام هم نه زیان دیدن مورد قبول است و نه زیان رساندن». سپس به صاحب باغ گفت: «برو درختش را از ریشه بکن و جلوش بینداز». مرد به کمک چند نفر درخت را از جای درآورد و آن را چند نفری آوردند و پیش پای سمره انداختند. پیامبر(ص) به سمره فرمود: «حالا برو درختت را هر جا که می‌خواهی، بکار». (بخارالانوار، ج ۲، ص ۱۲۵)

در کوچه باغ خاطره

آن روزها، غیرت و مردی، جایی نداشت و اهریمن به دنبال تو بود تا پوشش عفاف را از تو بسترد. چنگال کنیف خود را به سوی تو دراز کرد؛ اما تو از او می‌گریختی و پیچه چادرت را محکم‌تر می‌گرفتی. سایه به سایه، دنبالت می‌آمد. به رویت پنجه کشید و خواست پوشش حجابت را بگیرد؛ اما

تو راضی نمی‌شدی که از حجاب خویش دست برداری. شانه‌هایت را خونین نمود و تو را در خون خود غلتاند؛ اما هم‌چنان دست بر پیچه‌ی چادرت بود و یادگار زهر(اس) را رها نمی‌کردی. و تو ای ساکن دیار ستر و عفاف! چه عارفانه به میدان آمدی و چه با وقار و متانت، در نگاه اغیار ظاهر گشتی. حجاب تو، یادآور حماسه‌های زینب(س) است که سربلند از جهاد اکبر، به استقبال جهاد اصغر می‌شتافت و پشت دشمن زبون را بر خاک نیستی و نابودی می‌کشاند. آری حجاب تو، زره جهاد اکبر توست و خلعتی بهشتی است که از آسمان‌ها برای تو فرستاده‌اند تا شأن الاهی تو، بیشتر حفظ گردد. حجاب تو، نشانه‌ی علاقه‌مندی به گوهرهای گران‌قدر دین و شرف است پس مبارک بادت برترین پوشش تو که لباس پارسایی و پاک‌دامنی است خواهرم!

گلبرگی از آفتاب

معیار حجاب
وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عُلَىٰ جُجُوْبِهِنَّ؛ و باید روسری‌های خود را بر گردن خویش اندازند. (نور، آیه ۳۱)
حجاب برتر
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَظْهَرَ لَكَ الْبَيِّنَاتُ وَ بَيِّنَاتِكَ وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ؛ ای پیامبر به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو: پوشش‌های خود را بر خود فروتر گیرند. (احزاب، آیه ۵۹)

زکات زیبایی

امام علی(ع) فرمودند: زَكَاةُ الْجَمَالِ الْعِفَافُ؛ زکات زیبایی، عفت و حجاب است. (مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۲۶)

حجاب و سلامتی

امام علی(ع) فرمودند: صِيَانَةُ الْمَرْأَةِ أَنْتَمُ لِحَالِهَا أَدْوَمُ تَجْمَالِهَا؛ پوشش و حجاب به روح و روان زن بیش از هر چیز دیگر سلامتی می‌بخشد و سبب دوام زیبایی او می‌شود (مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۲۵۵)
وظیفه‌ی شوهر
امام علی(ع) در وصیت خود به امام حسن(ع) می‌فرماید: وَأَكْفَفْ عَلَيَّهِنَّ مِنْ أَيْسَارِهِنَّ بِحِجَابِك إِيَّاهُنَّ فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ آتِيَةٌ عَلَيَّهِنَّ؛ زنان را در پرده‌ی حجاب نگاه دار تا نامحرمان را ننگرند، زیرا که سخت‌گیری در پوشش، عامل سلامت و استواری آنان است. (نهج البلاغه نامه ۳۱)

بهترین زنان

پیامبر خدا(ص) می‌فرماید: خَيْرُ نِسَائِكُمُ الْعَافِيَةُ؛ بهترین زنان شما زنان پاکدامن و عقیقتند. (الکافی ۱۳۶۷، ج ۵، ص ۳۲۴)

فرهنگ الهی وقف
وقف در فرهنگ اسلامی، مترادف با کلمه انفاق و صدقه است. کلمه صدقه به مفهوم عام هرنوع هبه، هدیه و بخشش است. وقف با ارزش عملی است که به خاطر مصالح خلق و رضایت خالق بدون منت به دیگران واگذار شود. وقف می‌تواند به عنوان یک سیستم پویا و بازوی نیرومند با ایجاد و حفاظت و بهره‌برداری مناسب در جهت تحقق عدالت اجتماعی، اقتصادی و معنویت، خیرخواهی، غیر خواهی، ایثار و در فرهنگ وقف، گسترش معنویت، خیرخواهی، غیر خواهی، ایثار و فداکاری است. باید بدانیم فرد وقف‌کننده با وقف خود، جدا از خدمات مادّی می‌تواند در فرهنگ‌سازی برای یک جامعه نیز مؤثر باشد.

رهنمود
قصیه‌ی کشف حجاب، مطلبی نبود که این‌ها می‌خواستند زن‌ها را، مثلا ده میلیون زن را بیابوند و در جامعه وارد کنند. این‌ها دستوراتی بود که از خارج می‌گرفتند و برای اسارت ما اجرا می‌کردند.

امام خمینی(ره) این‌ها می‌خواستند زن را وسیله قرار دهند از برای اینکه سرگرمی حاصل شود برای جوانان و در کارهای اساسی اصلاً وارد نشوند.

امام خمینی(ره) در هر جامعه‌ای، مبارزه‌ی ساده و آسان با ادیان این است که راه عنان‌گسیختگی و مهارگسیختگی شیوات را باز کنند. در ایران، این کار را شروع کردند. یکی از راه‌هایش - که جزو مهم‌ترین کارها بود - کشف حجاب بود.

مقام معظم رهبری اسلام و انقلاب و امام آمد و در این کشور، زن را در مرکز فعالیت‌های سیاسی قرار دادند و پرچم انقلاب را به دست زنان سپرد؛ در حالی که زن در همان حال توانست حجاب و وقار و متانت اسلامی و عفاف و دین و تقوای خود را حفظ کند.

مقام معظم رهبری رضا خان قلندر وقتی خواست از غرب برای ما سوغات بیاورد، اولین چیزی که آورد عبارت از لباس و رفع حجاب بود، آن هم با زور سرنیزه و همان قلدری قزاقی خودش.

مقام معظم رهبری

عطر یادها

در پی توطئه استعمار در مبارزه با فرهنگ غنی اسلام، عوامل استعمار در کشورهای اسلامی، هم‌زمان اقدام به اعمال مشابهی نمودند. «امان‌الله خان» در افغانستان، «مصطفی کمال آتاتورک» در ترکیه و رضاخان پهلوی در ایران مأموریت یافتند و با مظاهر اسلام مخالفت و مبارزه کنند. استعمارگران در یافته بودند که مستقیم نمی‌توانند مسأله‌ی کشف حجاب را مطرح کنند لذا بهتر دیدند ابتدا از تغییر لباس مردان شروع کنند زیرا این کار دو نتیجه داشت. اول این که ذهن و روح جامعه را نسبت به تغییرات عمده که جزء آداب و رسوم اجتماعی به شمار می‌رفت آماده سازند، و دوم اینکه، نحوه‌ی عکس‌العمل اقسام مختلف مردم را بسنجند. در این راستا رضاشاه با مطرح کردن تغییر لباس و کلاه اروپایی (شاپو) و متحدالشکل کردن لباس مردان، اقدام به تغییر لباس اسلامی و کشف حجاب بانوان نمود. وی این عمل شنیع را از خانواده‌ی خویش آغاز کرد و سپس به کل جامعه سرایت داد. نخستین گروهی که به این کاروان ضد اسلامی پیوست، خانواده‌ی وزیران و دست‌اندرکاران نظام استبدادی بودند. در نهایت علی‌رغم مخالفت‌های فراوان مردم مسلمان و علما و نیز وقوع حادثه‌ی خونین مسجد

گوهرشاد مشهد در اعتراض به کشف حجاب، رضاخان در هفدهم دی ماه ۱۳۱۴شمسی، در جشن فارغ التحصیلی دانش‌سرای مقدماتی دختران در تهران، قانون کشف حجاب زنان را به طور آشکار آغاز نمود و خود به اتفاق همسر و دخترانش که بدون حجاب بودند در این جشن شرکت کرد. مأموران رضاخان در راستای اجرای این قانون، شب و روز در کوچه‌ها و خیابان‌ها گشت می‌زدند و هر جا زن حاجب‌ی را می‌یافتند با خشونت با او برخورد نموده، چادرش را برمی‌داشتند و مردان را مجبور می‌کردند تا زن‌هایشان را بر سر برهنه به خیابان‌ها و مجالس ببرند. با این همه، عده‌ی زیادی از زنان مسلمان با به‌جان خریدن همه خطرات و تحقیرها تا پایان حکومت رضاخان و پس از آن حاضر به ترک حجاب خود نشدند و با مقاومت، افتخار نسل‌های آینده شدند.

در محضر نور

م که او را می‌دیدم
در خانه را به صدا درآورد و اجازه‌ی ورود خواست. پیامبر اکرم(ص) به او اجازه داد تا وارد شود. مرد دستاش را به دیوار می‌گرفت و آرام آرام پیش می‌آمد. پیری نابینا بود که برای درخواست کمک وارد خانه پیامبر اکرم(ص) شده بود. فاطمه(س) در کنار پدر ایستاده بود. پیش از اینکه مرد نابینا برده را کنار بزند و وارد شود، فاطمه(س) برخاست و درون حجره رفت.

مرد نابینا دقایقی نزد پیامبر نشست و خداحافظی کرد و رفت. پیامبر دخترش را صدا زد. فاطمه(س) بیرون آمد. پیامبر(ص) از او پرسید: «چرا خود را از آن مرد نابینا پوشانیدی؛ او که تو را نمی‌دید؟» فاطمه(س) پاسخ داد: «او مرا نمی‌دید، ولی من که او را می‌دیدم. او بوی مرا استشمام می‌کرد و متوجه حضور من می‌شد». پیامبر(ص) می‌خواست فاطمه(س) خویش را بیازماید و پاسخ را از خود او بشنود. پس او را تحسین کرد و فرمود: «شهادت می‌دهم که تو پاره تن من هستی». (بخارالانوار، ج ۴۳، ص ۹۱)

ج ۱۰۴، ص ۳۸)

پسندیده‌ترین صفت زن مسلمان
اصحاب گرد رسول خدا(ص) جمع شده بودند و به سخنان ایشان گوش فرامی‌دادند. پیامبر(ص) پرسید: «چه کسی می‌داند بهترین و پسندیده‌ترین ویژگی یک زن مسلمان چیست؟» هیچ‌کس نتوانست پاسخ صحیح و روشنی بدهد. پرسش بی‌پاسخ گذاشته شد. همه پراکنده شدند. علی(ع) در راه بازگشت به خانه به پرسش پیامبر(ص) می‌اندیشید. وارد خانه شد و به همسرش، فاطمه(س) سلام کرد. او پرسش را با فاطمه(س) در میان نهاد و فاطمه(س) در پاسخ گفت: «بهترین ویژگی برای یک زن مسلمان این است که به مردهای نامحرم نگاه نکند و مرد نامحرم نیز به او نگاه نکرده باشد».

امام علی(ع) به نشانه‌ی تأیید سر تکان داد و فاطمه(س) را تحسین کرد. امام برخاست و نزد پیامبر اکرم(ص) رفت

و گفت که آمده است تا پاسخ پرسش ایشان را بگوید. پاسخ را بیان کرد و گفت که این پاسخ را فاطمه(س) به این پرسش داده است. پیامبر(ص) بسیار خرسند شد و فرمود: «فاطمه(س)، پاره‌ی تن من است». (بخارالانوار، ج ۴۳، ص ۵۴؛ ج ۱۰۳، ص ۲۳۸)

الگوی عفاف و عفت

علی(ع)، غزه‌زه به فاطمه(س) که در بستر آرمیده بود، نگاه می‌کرد. ناراحتی و رنج از رخسار فاطمه(س) خوانده می‌شد. «اسماء بنت عمیس»، کنار بستر حضرت نشست. حضرت متوجه او شد و به چهره‌ی اسماء نگاه کرد و با ناراحتی فرمود: «ای اسماء! این رفتار برای من سنگین و ناراحت‌کننده است که پس از مرگم مرا روی تختهای بخوابانند و پارچه‌ای روی من بکشند؛ زیرا می‌ترسم حجم اندام من در معرض دید نامحرم قرار گیرد. این موضوع سخت مرا پریشان کرده است».

اسماء راه‌حلی به نظرش رسید. گفت: «من در حبشه تابوتی دیدم که این مشکل را ندارد. اطراف آن دیواره‌هایی هست و مانند جمعه‌ای، میت را در میان می‌گیرد و حجم بدن او نمایان نمی‌شود. اکنون حالت آن را به شما نشان می‌دهم». سپس رفت و چند شاخه درخت آورد و تابوتی شبیه آنچه در حبشه دیده بود، برای حضرت درست کرد. حضرت به دقت به آنچه اسماء ساخته بود، نگاه می‌کرد. سپس با خوشحالی از اینکه دیگر حجم بدن او پس از مرگ در تابوت بر کسی نمایان نمی‌شود، فرمود: «چه چیز خوبی درست کردی که در آن مشخص نمی‌شود جنازه مرد است یا زن». (بخارالانوار، ج ۴۳، ص ۱۸۹)

نگرانم پدرا

در خانه به صدا درآمد و صدایی آشنا به اهل خانه سلام گفت. پیامبر اکرم(ص) وارد خانه شد و دختر خود فاطمه(س) را تنها یافت. کنار او نشست، ولی متوجه شد فاطمه(س) غمگین است. پیامبر(ص) از او پرسید: «دخترم! چرا اندوهگین هستی؟» فاطمه(س) پاسخ داد: «پدر جان! از روز قیامت می‌هراسم که همه در آن روز برهنه محشور می‌شوند. من از این مسأله بسیار اندوهگین و ناراحت هستم و از برهنگی روز رستخیز بسیار نگرانم».

پیامبر اکرم(ص) سرش را پایین انداخت و فرمود: «آری دخترم! به راستی روز رستخیز روزی هولناک و سهمگین است». پس از اندکی سکوت دوباره فرمود: «ولی دخترم! اکنون فرشته‌ی وحی بر من نازل شد و از سوی پروردگار برآیم پیغام آورد. آن روز که زمین شکافته و مانند پشم حلاجی می‌شود، نخستین کسی که از خاک برمی‌خیزد، من خواهم بود. پس از من، جدت، ابراهیم(ع) و پس از او، همسر ارجمند تو، علی(ع). سپس پروردگار مهربان، جبرئیل امین را با هزار فرشته به سوی تو می‌فرستد و بر فراز آرامگاه تو هفت فراز از نور برمی‌آورد. سپس اسرافیل با سه جامه‌ی نورانی در بالای سرت می‌ایستد و با نهایت احترام می‌گوید: ای دختر گران‌قدر محمد! برخیز که هنگام برانگیخته شدن تو فرا رسیده است.

و تو در کمال آرامش و امنیت از هر نگاه در پوششی کامل

برمی‌خیزی. اسرافیل جامه‌هایی را که با خود آورده است، به تو می‌دهد و تو آن را بر تن می‌کنی». (بخارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۲۵)

چشم‌چرانی

اسلام آوردنش مصلحتی بود. پس از اینکه مکه فتح شد، از ترس جان، اسلام آورد. او «حکم بن العاص»، پدر «سروان بن حکم» و عموی «عثمان بن عفان» بود. روزی پیامبر(ص) در حجره‌ی یکی از همسران خود بود. حکم که مردی چشم‌چران و بی‌حیا بود، از شکاف در خانه، درون را نگریست. پیامبر اکرم(ص) متوجه شد و میله‌ای آهنی که کناری افتاده بود، برداشت و به سرعت بیرون دوید.

پیامبر اکرم(ص) به اندازه‌ای از این رفتار زشت و بی‌شرمانه حکم خشمگین بود که دنبال او دوید تا او را بگیرد و مجازات چشم‌چرانی‌اش را به او نشان دهد. حکم با دین رخسار برافروخته و عصبانی پیامبر(ص) یا به فرار گذاشت. پیامبر فرمود: «اگر دستم به او می‌رسید، چشمانش را با این میله از کاسه سرش بیرون می‌کشیدم. چه کسی مرا به دستگیری این سوسمار دور شده از رحمت خدا کمک می‌کند؟» در پی او رفتند. پیامبر اکرم(ص) او و فرزندانش، مروان را به سرزمین «طائف» راند و به آنجا تبعید کرد، ولی پس از پیامبر(ص)، آن دو دوباره به مدینه بازگشتند. (اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۵۱۴)

شیعه‌ی ما نیست

خدمت رسول خدا(ص) آمد و گفت: «فلانی، چشم‌چران است و همواره به زنان نامحرم می‌نگرد و حتی اگر امکان گناه هم برایش فراهم شود، از آن روی‌گردان نیست». رنگ چهره‌ی پیامبر(ص) به سرخی گرایید و به اندازه‌ای عصبانی و خشمگین شد که فریاد زد: «بروید او را نزد من آورید». وقتی او را نزد رسول خدا(ص) آوردند، برخی من از این قضایا بسیار اندوهگین و ناراحت هستم و از برهنگی روز رستخیز بسیار نگرانم».

پیامبر اکرم(ص) سرش را پایین انداخت و فرمود: «آری دخترم! به راستی روز رستخیز روزی هولناک و سهمگین است». پس از اندکی سکوت دوباره فرمود: «ولی دخترم! اکنون فرشته‌ی وحی بر من نازل شد و از سوی پروردگار برآیم پیغام آورد. آن روز که زمین شکافته و مانند پشم حلاجی می‌شود، نخستین کسی که از خاک برمی‌خیزد، من خواهم بود. پس از من، جدت، ابراهیم(ع) و پس از او، همسر ارجمند تو، علی(ع). سپس پروردگار مهربان، جبرئیل امین را با هزار فرشته به سوی تو می‌فرستد و بر فراز آرامگاه تو هفت فراز از نور برمی‌آورد. سپس اسرافیل با سه جامه‌ی نورانی در بالای سرت می‌ایستد و با نهایت احترام می‌گوید: ای دختر گران‌قدر محمد! برخیز که هنگام برانگیخته شدن تو فرا رسیده است.

و تو در کمال آرامش و امنیت از هر نگاه در پوششی کامل

